

# نقد و بررسی مبانی مطالعات رشر در تاریخ منطق دوره اسلامی

محمود زراعت پیشه



Rescher, Nicholas, *The Studies in the History of Arabic Logic*, Pittsburgh University Press, 1963

رشر در سال ۱۹۲۸ در آلمان به دنیا آمد و در ۹ سالگی به آمریکا رفت. او اکنون استاد فلسفه در دانشگاه پیتسبورگ است و در همین دانشگاه ریاست بخش فلسفه و مدیریت و اخیراً ریاست فلسفه علم را به عهده دارد. او توانسته است در طی یک دوره مطالعاتی پربار که شش دهه به طول انجامیده است خود را به عنوان فیلسوفی دارای نظام به سبک قدیم معرفی نماید. آثار او روش‌های چند جانبه‌ای را در موضوعات بنیادین فلسفی ارائه می‌دهد، موضوعاتی که تار و پود افکار ناشی از ایده‌نالیسم اروپایی و پراگماتیسم آمریکایی را به یکدیگر گره زده است. در کنار این برنامه گسترده رشر به موضوعاتی دیگر نیز به‌طور خاص و گسترده پرداخته است، از جمله تاریخچه منطق (نظریه مسلمانان قرون میانه در قیاس‌های موجهه)، نظریه علم و فلسفه علم. وی هم‌چنین در زمینه فوتوریسم فعالیت کرده است و در این زمینه پا به پای آلف هلمر<sup>۱</sup> و نرمن دالکی<sup>۲</sup> از آغازگران در معرفی رسمی روش دلفی در پیش بینی محسوب می‌شود. تاکنون ۱۰ کتاب درباره فلسفه او به چهار زبان منتشر شده است. رشر دکترای خود در فلسفه را در سال ۱۹۵۱ دریافت کرد و در آن زمان تنها ۲۲ سال داشت. مسئولیت‌های علمی او عبارتند از: ریاست انجمن فلسفی آمریکا و انجمن فلسفی کاتولیک، ریاست انجمن آمریکایی در فلسفه لایب نیس، انجمن سی. اس. پییرس<sup>۳</sup> و انجمن متافیزیک آمریکا. او مؤسس فصلنامه فلسفی آمریکا است و با اینکه عضو افتخاری دانشکده کریس کریستی<sup>۴</sup> و آکسفورد است، در فرهنگستان علم و هنر اروپا<sup>۵</sup>، انجمن شاهانه کانادا<sup>۶</sup>، مؤسسه بین المللی فلسفه<sup>۷</sup> و چندین دانشگاه معتبر دیگر به عنوان عضو پذیرفته شده است. وی



اسلامی پرداخته شده و در بخش دوم آن به منطق دانان دوره اسلامی، بخش نخست آن خود دارای ۶ فصل است که به ترتیب عبارتند از: سده اول از منطق دوره اسلامی، اولین شکوفایی در منطق دوره اسلامی، سده مصادف با حیات ابن سینا، سده مصادف با حیات ابن رشد، درگیری مکاتب، دوره سازش و عصر آموزگاران. در بخش دوم این کتاب که عمده صفحات را به خود اختصاص داده (۱۸۰ صفحه)، اسامی ۱۶۶ منطق دان در دوره اسلامی همراه با شرحی مختصر از زندگی و آثار منطقی آنها ذکر شده است. این کتاب را محمد مهران به عربی ترجمه نموده و با افزوده‌ای به چاپ رسانده است. اما از آنجا که این مقاله به معرفی کتاب نخست نیکولاس رشر اختصاص دارد به همین مختصر در باب کتاب دوم بسنده می‌کنم.

### مطالعاتی در تاریخ منطق دوره اسلامی

این کتاب ۱۰۸ صفحه دارد. رشر در این کتاب پس از بیان پیشگفتار و مقدمه‌ای، به بیان ۱۰ مبحث می‌پردازد که ۶ مبحث از آنها پیش از انتشار کتاب به صورت مقالات مختلف منتشر شده است این مباحث دهگانه به ترتیب عبارتند از: منطق در دوره اسلامی (گزارشی مختصر)، فارابی و سنت منطقی، شرح کندی بر ارغنون ارسطو، فارابی و این سؤال که «آیا وجود محمول است؟»، تفسیری بر اصل ارسطویی امکان استقبالی و طرد شق ثالث، دفاعیه مسیحی - عربی مربوط به قرن دهم از منطق، بخش منطق دایره المعارف محمد بن احمد خوارزمی تحت عنوان مفاتیح العلوم، ابن سینا و منطق گزاره‌های شرطی، ابوصلت اندلسی و قیاس‌های موجهه، چالش ابن رشد در قضایای مطلقه.

با اندکی توجه به عناوین فصول این کتاب و کتاب دوم رشر، می‌توان آن دو را تا حدی با یکدیگر مقایسه نمود. از آنجا که کتاب دوم مجموعه‌ای از مقالات است که در قالب فصول ارائه گردیده‌اند، نمی‌توان برخلاف دومین کتاب به انتظار بحثی دنباله دار در اثناء فصل‌ها بود که آنها را مانند حلقه‌هایی به یکدیگر متصل نماید. دیگر اینکه تعداد ارجاعات و پاورقی‌ها در کتاب نخست بیشتر است و فصل‌ها مختصرتر و مجمل‌تر ارائه شده‌اند و این نیز به دلیل ماهیت مقاله‌ای فصل‌های آن است.

### محتوای کتاب

وی در پیشگفتار به این امر اذعان دارد که این اثر تنها بخشی از کار پر حجم منطق دانان دوره اسلامی را نمایان خواهد ساخت. اما برای من مهم است که آغازگر انتقال این آثار علمی پر حجم از قلمروهای ناشناخته باشم، حیطة‌ای که هنوز در غرب به آن پرداخته نشده است. سپس عنوان شش مقاله را با مشخصات آنها بیان می‌کند که مطالب آنها بدون تغییر، جز در مواردی جزئی، در این کتاب چاپ شده است. و در نهایت به تشکر از کسانی می‌پردازد که در این راستا با او همکاری کرده‌اند.

پس از پیشگفتار مقدمه کتاب آغاز می‌شود. نگارنده در مقدمه، به ضرورت نگارش کتاب اشاره کرده، می‌گوید: اگرچه مطالعه در علم و فلسفه دوره اسلامی در سده گذشته حوزه وسیعی را به خود اختصاص داده، چندان اهمیتی به منطق این دوره نشده است. تعداد بسیار اندکی از متخصصان این حوزه خود را درگیر نظریات و متون منطقی کرده‌اند و این تعداد اندک نیز در این حوزه به موضوعات حاشیه‌ای پرداخته‌اند. در نتیجه انبوه مطالبی که بازتاب کار منطقی عرب زبانان است، کاملاً ناشناخته باقی مانده است. این وضعیت رقابتی بی‌شائبه را پیش روی محققان علاقه‌مند قرار می‌دهد. اگرچه این تحقیقات تنها اندکی از پهنه وسیع منطق در دوره اسلامی را آشکار می‌سازد، اما با وجود این اگر قرار است به دانشی جامع و به دور از خطا در زمینه منطق این دوره دست یابیم، دانشی قابل قیاس با دانسته‌های ما از علم طب و ریاضی آن دوران، بهتر است حداقل نمونه‌ای از کاری که باید بر روی این گستره عریض انجام گیرد در دسترس باشد. در واقع وی با این بیان این کتاب را مقدمه‌ای می‌داند که اگرچه ناقص است اما می‌تواند سرآغاز تحقیقاتی کامل‌تر در این حوزه باشد.

فصل‌های ۱، ۵، ۶ و ۹ حاوی مقالاتی است که برای اولین بار و در همین کتاب به چاپ رسیده‌اند و فصل‌های ۲ و ۱۰ با موضوعاتی خاص و گزینش شده در منطق دوره اسلامی سروکار دارند. اولین فصل که



### آثار او روش‌های

چند جانبه‌ای را  
در موضوعات  
بنیادین فلسفی  
ارائه می‌دهد،  
موضوعاتی که  
تار و پود افکار  
ناشی از  
ایده‌تالیسم اروپایی و  
پراگماتیسم آمریکایی را  
به یکدیگر  
گره زده  
است.

حاوی تاریخی مختصر از منطق دوره اسلامی است، دارای خصوصیتی ممتاز است. بررسی تاریخی در این فصل اگرچه مختص به همین کتاب نوشته شده است، زمینه مورد نیاز برای مطالعات تخصصی در آینده را فراهم می‌سازد. در این فصل هر یک از دست اندرکاران منطق دوره اسلامی مورد بحث در متن کتاب، در جای شایسته خود در سیر تاریخی منطق این دوره قرار می‌گیرد. اکنون برای آشنایی بیشتر با سیر مباحث به ذکر هر یک از فصول به صورت جداگانه می‌پردازیم.

فصل اول تحت عنوان «منطق دوره اسلامی: گزارشی مختصر» با مقدمه‌ای آغاز می‌شود. نگارنده ادعا می‌کند که منطق در دوره اسلامی مانند فلسفه و دیگر علوم اسلامی سده‌های میانه، کاملاً غربی است و هیچ ارتباطی با فلسفه مشرق زمین ندارد و اینکه، این منطق تماماً به دنبال سنت متعارف یونان گسترش یافته است، سنتی که در ارسطوگرایی یونانی مآب حفظ شده، توسط آن منتقل گشته است. رشر همین ادعا را در کتاب دیگر خود مطرح کرده و محمد مهران آن را نقد نموده است. وی در نقد رشر می‌گوید این معقول نیست که دانشی در حین انتقال از محیطی به محیط دیگر، از محیط جدید خود هیچگونه تأثیری نگرفته باشد.<sup>۱۷</sup>

در دنباله با هفت عنوان فرعی، گزارشی مختصر از تکامل تدریجی منطق در دوره اسلامی از آغاز آن در اواخر قرن ۲ تا زوال آن در قرن ۱۰ ارائه می‌شود. در این جریان تنها مهم‌ترین گریشات و اشخاص و دست آوردها ذکر می‌گردند و در معرفی نویسندگان در این دوره به کتاب تاریخی کارل بروکلمان<sup>۱۸</sup> رجوع می‌شود. عناوین فرعی این فصل عبارتند از: انتقال منطق یونان به مسلمانان، مکتب بغداد، ابن سینا و تأثیر او در منطق، منطق دانان آندلس (اسپانیای دوره اسلامی)، نزاع مکتب‌های شرق و غرب در قرن ۱۳، آخرین دوره، منطق و دین اسلام.

بحثی که در ذیل عنوان «انتقال منطق به مسلمانان» مطرح می‌گردد، گزارشی تاریخی است از نحوه انتقال تعلیم یونانیان به مسلمانان بعد از فتح سوریه و عراق و اینکه این امر عمدتاً توسط نسطوریان و ذات‌پنداران و یا یعقوبیان صورت گرفته است، فرقه‌هایی که دانش یونان را از اسکندریه به این مناطق آورده بودند. از آنجا که در این دوره، ترجمه اهمیت فراوان داشته، نگارنده از حنین بن اسحاق نام می‌برد و هم‌چنین از کندی که اولین نویسنده بومی عرب بوده است. رشر می‌گوید مطالب بسیار اندکی از این دوره در دست است، اما می‌توان با تکیه بر بخش منطق دایرةالمعارف دانشمند ایرانی، محمدبن احمد خوارزمی، به نتایجی در مورد ویژگی‌های این دوره از منطق مسلمانان دست یافت.

در اواخر قرن ۳ و سراسر قرن ۴ منطق دوره اسلامی تقریباً در انحصار یک فرقه از منطق دانان بود که در بغداد مستقر بودند. بنیان‌گذاران این مکتب (مکتب بغداد) گروهی از دانشمندان سریانی بودند یعنی اساتید ابوبشر متی بن یونس و استادان آنها و دنبال‌کنندگان این مکتب شاگردان یحیی بن عدی بودند که خود شاگرد ابوبشر بود. رشر پس از بیان توضیحاتی در مورد ابو بشر و ابو نصر فارابی و شاگرد ایشان یحیی بن عدی و شاگرد او عیسی بن زرعه، به بیان دستاوردهای مکتب بغداد می‌پردازد و در نهایت می‌گوید باید اهمیت مکتب بغداد را عمدتاً در فهم و تکمیل کاری دانست که توسط حنین و پیروانش آغاز شده بود یعنی تأسیس منطقی یونانی در حوزه عرب‌زبانان.

وی ابن سینا را یکی از بزرگترین و شاید خلاق‌ترین منطق دانان مسلمان معرفی می‌نماید که اگرچه در بیشتر ابداعات خود مدیون مکتب بغداد است اما نوآوری‌های جسورانه‌ای دارد. ابن سینا مکتب بغداد را از این جهت که منطق آنان تماماً منطبق بر منطق ارسطویی بود، مورد تحقیر قرار می‌داد. رشر شاهکار ابن سینا را مجموعه‌ای از رسائل او در کتاب شفا می‌داند. ابن سینا مکتبی را در مقابل مکتب غرب بنیان می‌نهد به نام مکتب شرق. در این مکتب تأکید بر جدا شدن از پیشینه ارسطویی نمایان است. دعوت ابن سینا به مطالعه منطق از رساله‌های مستقل به جای متون ارسطویی در شرق اسلام با استقبال مواجه می‌شود.

در بخش منطق دانان آندلس از کسانی چون محمدبن عبدون، ابوصلت، ابن‌باجه، ابن‌طلوس و ابن‌سبعین همراه با مختصری توضیح نام می‌برد و اینکه منطق در اسپانیا به دلیل عداوت دینی و همگانی با این علم به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از تعلیم بیگانه، دچار رکود شد. اما در شرق اسلام با آیین مذهبی سازگاری یافته،

رشر از منطق  
دوره اسلامی  
با عنوان «منطق عرب»  
یاد کرده است.  
با اندکی توجه و  
استقصای منطق دانانی که  
وی در کتابش  
از آنها نام می‌برد  
این نکته قابل مشاهده است  
که اغلب آنها  
اگرچه آثاری  
به عربی دارند  
اما عرب  
نیستند.

از این رهگذر به حیات خود ادامه داد. دستاورد اصلی اسپانیای دوره اسلامی زنده نگه داشتن مشی مکتب بغداد در مطالعه منطق ارسطویی تا قرن ۷ قمری است. اوج این دوره را باید در تفاسیر معتبر ابن رشد بر منطق ارسطو جستجو کرد.

مکتبی غربی در مخالفت با ابداعات ابن سینا به ظهور می‌رسد که نمایندگان اصلی آن عبارتند از: فخرالدین رازی و پیروان او یعنی خوجی و ارموی. نماینده اصلی مکتب شرق در قرن ۷ کمال‌الدین بن یونس و پیروان او یعنی ابهری، ناصرالدین طوسی و شاگردان ناصرالدین طوسی چون کاتبی قزوینی می‌باشند.

در آخرین دوره یعنی از قرن ۷ تا قرن ۹ قمری، دوره منطق‌دانان خلاق سپری شده، نوبت به آموزگاران منطق می‌رسد تا بر کتاب‌های مرجع قرن ۷ شرح بنگارند. کسانی چون تستری و شاگردش تحتانی به داوری میان دو مکتب شرق و غرب می‌پردازند. از جمله شروخی که به عنوان معیار پذیرفته می‌شوند می‌توان به تفاسیر تحتانی و شاگردانش ابن مبارک شاه و تفتازانی و شاگرد یا دستیار این دو یعنی علی بن محمد جورجانی اشاره نمود. انبوه حواشی و تفاسیر بر شرح‌های این دانشمندان بر کتاب‌های منطق در قرن هفتم از شاخصه‌های دوره پایانی تکامل منطق در جهان اسلام است.<sup>۱۹</sup>

رشر در فصل دوم که با عنوان «فارابی و سنت منطقی» ارائه می‌شود ابتدا با مقدمه‌ای به توصیف فارابی می‌پردازد. با اینکه فارابی همواره از بزرگترین فلاسفه اسلام محسوب می‌شده، تنها اخیراً نسبت به شأن و منزلت او وقوف حاصل شده و آثار او به تدریج در دست چاپ و مطالعه است. وی تلاش خویش را بیشتر از هر شاخه‌ای دیگر از علم و فلسفه صرف منطق نموده است و بخش عمده‌ای از آثار منطقی وی بر جای مانده است. اما منطق فارابی توفیق کمتری در جذب اذهان داشته است. این فصل به دیدگاه فارابی در سنت منطقی از آتن در دوره ارسطو تا بغداد در زمان وی می‌پردازد و آن را روشن می‌نماید و به متنی می‌پردازد که در واقع یکی از اولین نوشته‌های فارابی است یعنی گزیده‌ای از رساله فارابی تحت عنوان فی ظهور الفلسفه. آنچه ارائه می‌شود، تنها بخش از این رساله می‌باشد که باقی مانده است.

دو بخش بعد از مقدمه، حاوی ترجمه‌ای از گفتار فارابی همراه با بررسی مطالب اصلی‌ای است که می‌تواند در این راستا در اختیار یک مورخ منطق قرار گیرد. در بخش نخست، فارابی گزارشی از سرگذشت تعالیم فلسفی در روزگار شاهان یونان و پس از مرگ ارسطو در اسکندریه و انتقال آنها از اسکندریه به انطاکیه، پس از ظهور اسلام، ارائه می‌دهد. در این گزارش هم‌چنین آمده است که مسیحیان خواندن منطق را تنها تا اشکال غیر موجهه<sup>۲۰</sup> مجاز می‌دانستند و معتقد بودند که از این قسمت به بعد متضمن چیزی است که به مسیحیت لطمه می‌زند.

در بخش دوم گزارشات فارابی در مورد تاریخ منطق آغاز می‌گردد. وی سیر تاریخی مطالعات منطق را به ۵ دوره اصلی تقسیم می‌کند: دوران یونان باستان (ارسطو و جانشینان بلافصل او)، دوران اسکندریه پیش از پاکسازی آگوستوس<sup>۲۱</sup>، دوران سلطه روم پیش از مسیحیت، دوران سلطه مسیحیت پیش از اسلام، دوران اسلامی. در این بخش رشر به بررسی انتقادی و تحلیلی گفته‌های فارابی می‌پردازد. از دیدگاه وی گفته‌های فارابی در مورد دوره‌های اول و سوم گاه رنگ و بوی اسطوره به خود می‌گیرد و دیگر اینکه گرایش خاصی در گزارش فارابی از منطق در اسلام به خصوص در مورد استادانش وجود دارد. سپس شجره نامه‌ای از اساتید فارابی ارائه می‌دهد.

از نقطه نظر رشر دستاورد گزارش فارابی آشکار ساختن نمونه‌ای جالب و در عین حال پنهان از اثر بارز برداشت‌های کلامی بر مطالعات منطقی و در نتیجه بر خود منطق است. این امر بی‌اعتنایی فیلسوفان مسیحی اسکندریه و پیروان آنها نسبت به کتاب البرهان و بخش‌های بعد از آن است چرا که ارسطو در این بخش سعی دارد مفهومی از دانش ارائه دهد که بر پایه استدلال قیاسی از گزاره‌های ضروری حاصل می‌گردد و بر این اساس وحی یا هر منبع دینی دیگر از دایره دانش علمی مورد نظر ارسطو خارج می‌شود.

فصل سوم با عنوان «شرح کندی بر ارغنون ارسطو» نیز با زندگینامه مختصری از کندی آغاز می‌گردد. وی ملقب به فیلسوف‌العرب می‌باشد. او تنها فیلسوف عرب زبان و برجسته است که ریشه در نژاد عرب دارد.



کندی رسائل فراوانی دارد که عمدتاً در علوم طبیعی نگاشته شده‌اند. اما در این فصل به وی تنها به عنوان یک منطق‌دان پرداخته می‌شود و یا به تعبیر دقیق‌تر یک دانشجوی منطق، چرا که وی بر خلاف فارابی چندان در منطق متخصص نیست. او را می‌توان اولین نویسنده عرب (و نه اولین مترجم) در موضوعات منطقی دانست. هیچ یک از آثار او در منطق به جز رساله‌ای حاوی شرحی کوتاه از ارغنون ارسطو باقی نمانده است. رشر ترجمه‌ای انگلیسی از این رساله همراه با ذکر ساختار و مضمون گفته‌ها و اهمیت آنها در تاریخ منطق اسلام ارائه می‌دهد. کندی علوم را چنین دسته‌بندی می‌کند: منطق و ریاضی، فیزیک، مابعدالطبیعه و الهیات. این دسته‌بندی به پیروی از دسته‌بندی ارسطوست. اما کندی و فلاسفه متقدم اسکندریه از ارسطو فراتر رفته، این نظام را نه تنها یک دسته‌بندی نظری بلکه یک نظام آموزشی برای مطالعات علمی - فلسفی دانستند. کندی برای متمایز ساختن موضوعات منطق با پیروی از روش‌های یونانی، ارغنون ارسطو را به کتاب‌هایی تقسیم نمود. این طرح باعث پدید آمدن تقسیمی اسلامی - سریانی - یونانی از منطق در قالب ۸ شاخه شد که هر کدام بر رساله‌ای از ارسطو منطبق بود. این شاخه‌ها بر اساس نام گذاری کندی عبارتند از: المقولات، التفسیر (العباره)، العکس (القیاس)، الايضاح (البرهان)، الجدلیه (الجدل)، المغالطه، البلاغه (الخطابه)، الشعر. با بررسی مباحث کندی می‌توان دریافت که از نظر وی موضوع اصلی منطق بررسی استدلال‌های قیاسی است. البته این بررسی با توجه به درجه اعتبار آنها صورت می‌گیرد که دارای سبب نزولی است و به ترتیب از برهان آغاز شده، به جدل و سفسطه ختم می‌گردد. برخورد کندی با خطابه و شعر با تساهل و تسامح همراه بوده است. به این معنا که به طور جدی به آنها نپرداخته است. غالب واژگان کندی با اصطلاحات متداول مسلمانان آن زمان تقریباً در سراسر بلاد اسلام هم‌خوانی دارد. در شرح کندی ابتدا عنوان هر رساله با توضیحی مختصر آورده شده، سپس شرح محتوایی هر یک با تفصیل بیشتر ارائه می‌گردد.



رشر

فصل چهارم در بیان موضع فارابی در خصوص این سؤال است که «آیا وجود محمول است؟». طرح این مسئله حاصل مخالفت کانت با محمول بودن هستی است، مخالفتی که به دنبال استدلال هستی‌شناختی در وجود خداوند مطرح شد. رشر قصد دارد درگیری با این مسئله را در بیان فارابی نیز نمایان سازد، کسی که تقریباً یک دوره هزار ساله پیش از «نقد عقل محض» و دقیقاً یک سده قبل از شخص آنسلم می‌زیسته است. استناد رشر به رساله‌ای از فارابی است تحت عنوان رساله فی جواب مسائل سئل عنها که مشتمل بر پاسخ‌هایی مختصر به چهل پرسش با موضوعاتی گوناگون است و تنها بخشی از آن به منطق مربوط می‌شود. وی ۱۴ پرسش را از متن عربی ترجمه کرده است. بر اساس دیدگاه فارابی «هست» در «انسان هست» برای یک دانشمند در حیطه علوم طبیعی، محمول محسوب نمی‌شود. اما از نظر یک منطق‌دان این گزاره دارای محمول است. البته محمولی که اطلاع‌زا نیست. انگیزه وی در رد اطلاع‌زا بودن هستی به عنوان محمول، سعی در تمایز میان ماهیت و هویت است. ابن‌سینا نیز به تبع فارابی در جهت تمایز میان ماهیت و هویت، اطلاع‌زا بودن هویت به عنوان محمول را رد می‌کند. هنوز کاملاً روشن نیست که قائل شدن به این تمایز به لحاظ تاریخی از کجا سرچشمه گرفته است. رشر سپس گزیده‌ای از کتاب البرهان ارسطو را آورده، اذعان می‌دارد چیزی در این مبحث نیست که نتوان آن را به صورت طبیعی از آن استخراج نمود. بنابراین سؤال از محمول بودن یا نبودن وجود در فلسفه اسلامی از مباحث مربوط به استدلال هستی‌شناختی در اثبات خداوند سرچشمه نگرفته، بلکه ناشی از میل به روشن ساختن تمایز ارسطویی میان ماهیت و هویت بوده است.

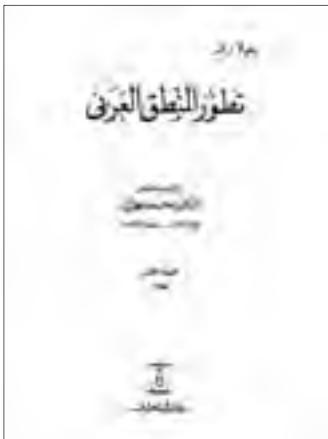
در فصل پنجم با عنوان «تفسیری بر اصل ارسطویی امکان استقبالی و طرد شق ثالث»، نگارنده پس از بیان «اصل دوتایی» و «طرد شق ثالث»، به دنبال دیدگاه ارسطو در خصوص شمول یا عدم شمول آنها است. اغلب گفته شده است که ارسطو در فصل نهم از کتاب العبارة گزاره‌های ممکن در مورد آینده (آینده‌نگر) را از

رشر را می‌توان  
پیشگام مطالعات  
در تاریخ منطق  
در دوره اسلامی  
دانست.

این دو اصل استثناء نموده است. رشر پس از ذکر برخی اقوال می‌گوید بر طبق این اظهارات گسترده می‌توان نتیجه گرفت که ارسطو گزاره‌های آینده‌نگر (حاوی امکان استقبالی) را در وضعیتی میانه قرار داده است و باز تأکید می‌کند که می‌توان ادعا کرد و معتقد بود که برداشت مذکور از گفته‌های ارسطو در کتاب العبارة صحت دارد. وی برای تأیید سخن خود نزاع رواقیان و اپیکوریان را مطرح نموده، از این رهگذر به قدمت این برداشت اشاره می‌نماید. از متن ارسطو چنین بر می‌آید که وی گزاره‌های آینده‌نگر را آشکارا خارج از حیطة این دو اصل می‌داند. محدود کردن این دو اصل با خارج نمودن گزاره‌های آینده‌نگر برای اجتناب از این محذور است که، اگر هر گزاره صادقی ضرورتاً صادق و هر گزاره کاذبی ضرورتاً کاذب باشد هیچگاه صدق و یا کذب غیر ضروری نخواهیم داشت و به طریق اولی هیچ صدق و یا کذب ممکن نخواهیم داشت. اما رشر سعی دارد با تمایز میان «وضعیت مشابه و میانه در صدق» و «وضعیت مشابه و میانه در ضرورت» نشان دهد که ارسطو به جامعیت این دو اصل قائل بوده است. رشر سپس به بیان برداشت‌های مختلف از فصل نهم کتاب العبارة می‌پردازد و در این میان برداشت فارابی و پیروان آن را ذکر کرده، خود نیز از آن حمایت می‌کند. به این ترتیب آنچه در گزاره‌های آینده‌نگر مورد انکار واقع می‌شود، صدق گزاره یا نقیض آن نیست بلکه ضرورت گزاره یا نقیض آن است. به زعم رشر ارسطو نمی‌گوید درباره گزاره آینده‌نگر باید صدق آن و صدق نقیض آن را دارای یک وضعیت دانست، بلکه ضرورت آن و ضرورت نقیض آن وضعیتی مشابه دارند.

عنوان فصل ششم «دفاعیه‌ای مسیحی - عربی مربوط به قرن چهارم از منطق» است. بی‌اعتمادی نسبت به علوم یونانی از جمله فلسفه و منطق از قرون اول تا ششم در میان سه دین یهود و مسیحیت و اسلام پدیده‌ای آشکار است. در این دوران نوعی ادبیات در رابطه با این تعالیم بوجود آمد. رشر در این فصل به بیان قسمتی از این ادبیات که در دفاع از منطق است، می‌پردازد. در حوزه مسیحیت، قدیس جان دمشقی<sup>۳۳</sup> به دفاع از مطالعات منطقی پرداخت. نظرات وی منجر به پذیرش این نظام علمی در میان مسیحیان سریانی زبان شد. فارابی نیز بر اساس سخنان پیامبر به دفاع از منطق مطالبی نگاشته بود. و اگرچه غزالی به‌طور کلی با فلسفه یونان و به خصوص اخذ آن به عنوان زیربنای الهیات اسلامی مخالف بود، اما به حمایت از منطق و توصیه آن به عنوان ابزاری اصلی در جهت روشن سازی عقل و ادله عقلی همت گماشت. در حوزه یهودیت، موسی بن میمون به دفاع از منطق و مخالفت با محدود کردن آن پرداخت. این سه حوزه در این سه دین، به یکدیگر مرتبط‌اند و پدیده‌های مستقلی نیستند. مسیحیت سریانی فهیمی اسلامی از منطق یونان را پدید آورد. آراء ابن میمون در منطق نیز جزئی جدایی‌ناپذیر از سنت اسلامی بود. در این فصل رساله‌ای از ابن زرعه با عنوان رساله‌ای در براهت محققین در منطق و فلسفه مورد بررسی قرار می‌گیرد. این رساله در قرن ۴ توسط ابن دانشمند مسیحی نسطوری به زبان عربی نگاشته شده است. وجود این رساله فی‌نفسه حائز اهمیت است زیرا نشانگر تبلیغات در جهت مطالعه منطق در جامعه مسیحی سوریه است و اینکه نشان می‌دهد در آن زمان مهارت یافتن در منطق نه تنها بخشی متداول و مقدماتی برای طبیبان و دانشمندان و متکلمان بوده بلکه این جامعه مسیحی بقیه جوامع را نیز به فراگیری منطق دعوت می‌نموده است. از نکات حائز اهمیت به لحاظ محتوا استفاده‌های گاه و بیگاه ابن زرعه از اصطلاحات الهیات اسلامی در بحث و جدل‌های مسیحی‌مآب خود می‌باشد، به خصوص به کار بردن اصطلاح «شریعت» برای تعالیم مذهبی. نکته دیگر تأکید وی بر پیامبران و گواهی بر حقانیت آنها از طریق معجزاتشان است. تأکید بر این امر بی شک حاکی از نیاز گروه‌های مسیحی به تبلیغات و بحث و جدل‌هایی است در جهت حفظ ایمان مسیحیان در چنین محیط سراسر اسلامی. اهمیت رساله ابن زرعه در وهله اول به دلیل نظریه اساسی او در دفاع از منطق است. او معتقد است که تنها با به کارگیری منطق در استدلال‌های فلسفی می‌توان فهمید چه چیزی در ذات اشیاء ممکن و چه چیزی غیر ممکن است. مؤیدات دین مسیحی در معجزات نهفته است و معجزه وقوع چیزی است که وقوعش طبیعتاً ناممکن است. حال اگر امکان و عدم امکان تنها از طریق منطق و فلسفه قابل تمایز باشند، آنگاه این علوم در اعطاء حقانیت به الهیات مسیحی نقشی اساسی خواهند داشت و در این صورت نه تنها دین را به تحلیل نخواهند برد، بلکه از اجزاء ضروری آن خواهند بود.

فصل هفتم این کتاب به بخش منطق دایرةالمعارف محمدبن احمد خوارزمی تحت عنوان مفاتیح العلوم



برای من  
مهم است که  
آغازگر انتقال  
این آثار علمی پر حجم  
از قلمروهای  
ناشناخته باشم،  
حیطه‌ای که  
هنوز در غرب  
به آن پرداخته  
نشده است.

اگر چه  
مطالعه در علم و  
فلسفه دوره اسلامی  
در سده گذشته  
حوزه وسیعی را  
به خود اختصاص داده،  
چندان اهمیتی به  
منطق این دوره  
نشده است.  
منطق در  
دوره اسلامی  
مانند فلسفه و  
دیگر علوم اسلامی  
سده‌های میانه،  
کاملاً غریبی است و  
هیچ ارتباطی با  
فلسفه مشرق زمین  
ندارد.

اختصاص دارد. نام کامل او ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف الخوارزمی است که در ایران و در نیمه دوم قرن ۴ به دنیا آمد. وی اولین دایرةالمعارف علمی در میان مسلمانان را به زبان عربی تدوین نموده است. در این دایرةالمعارف گزارشی مختصر از تمامی رشته‌های علمی تا زمان وی ارائه شده است. این دایرةالمعارف در سال ۱۸۹۵ توسط جی. ون. ولتن<sup>۳۳</sup> چاپ شده و تا مدت‌ها به عنوان اثری پر اهمیت در شناخت تاریخ علوم عقلی در اسلام مورد استفاده شرق‌شناسان بوده است و پیش از آنکه رشر به ترجمه بخش منطق آن بپردازد، به هیچ زبان غربی دیگر ترجمه نشده است. ترجمه رشر از این بخش با توضیحاتی دربارهٔ ویژگی‌ها و اهمیت آن در تاریخ منطق همراه است. دایرةالمعارف مذکور دو بخش دارد، بخشی در علوم اسلامی و بخش دیگر در علوم که از اسلام نشأت نگرفته‌اند. دسته اول مانند فقه، عروض، تاریخ، کلام اسلامی و غیره و دسته دوم مانند فلسفه، منطق، طب، حساب، هندسه، نجوم و غیره. پس منطق در واقع به بخش دوم کتاب خوارزمی مربوط می‌شود. خوارزمی در مباحث منطق به پیروی از نوارسطویان ۹ بخش را معرفی نموده است که عبارتند از: الایساغوجی، المقولات، العبارة، القیاس، البرهان، الجدل، المغالطه، الخطابیه، الشعر. وی بخشی مجزا به هر یک از این مباحث اختصاص داده است. ابتدا عناوین یونانی را ذکر می‌کند و سپس معانی آنها را بیان می‌کند. در متن خوارزمی می‌توان نشانه‌هایی از تکیه او بر نسل متقدم از مترجمان دوره اسلامی در منطق را یافت. منطق دانان مسلمان معمولاً کتاب الشعر را از ارغنون ارسطو حذف می‌نمایند. اما گویا خوارزمی در حذف آن مردد بوده و سرانجام آن را ذکر نموده است. نسل متقدم از منطق دانان دوره اسلامی عموماً به همان «چهار کتاب» بسنده می‌کردند. شاید این امر به دلیل این بود که ناقلان منطق یونان به عرب‌زبانان یعنی منطق دانان مسیحی - سریانی، براساس این گمان که این بخش می‌تواند منشأ مشکلاتی بالقوه برای الهیات مسیحی باشد، کتاب البرهان را نادیده گرفته، به همین چهار رساله اکتفا می‌نمودند. و شاید به دلیل همین امر است که خوارزمی نیز در چهار بخش اول مباحث را با تفصیل بیشتری ارائه می‌دهد و به مابقی به‌طور سطحی پرداخته است.

در فصل هشتم که «ابن سینا و منطق گزاره‌های شرطی» نام دارد، سعی رشر معطوف به بیان بخشی از مباحث ابن سینا در منطق گزاره‌های فصلی و شرطی است که به زعم وی به وضوح از یونان ریشه گرفته و در واقع از رواقیون آغاز شده است. مطالب این فصل تحت شش عنوان فرعی ارائه می‌گردد. این عناوین از این قرارند: گزاره‌های شرطی، کیفیت گزاره‌های شرطی، کمیت گزاره‌های شرطی اتصالی، کمیت گزاره‌های شرطی انفصالی، نظریه استنتاج بی‌واسطه در گزاره‌های شرطی، برداشتی دیگر از کیفیت و کمیت گزاره‌های شرطی و فصلی. رشر معتقد است دسته‌بندی ابن سینا از گزاره‌های شرطی با آنچه از رسائل بوئیتیوس<sup>۳۴</sup> با عنوان قیاس شرطی<sup>۳۵</sup> یافت شده، تطبیق می‌کند. طرح ابن سینا از گزاره‌های شرطی متصله در مجموع تعمیمی از تحلیل دئودورسی<sup>۳۶</sup> است. بنابراین ابن سینا در سورپردازی گزاره‌های شرطیه متصله با تبعیت از رواقیون به نتایجی دست می‌یابد که با مفهوم دئودورسی استلزام سازگار است. مع هذا بحث ابن سینا در سورپردازی مشابه بر روی گزاره‌های شرطیه منفصله، گامی فراتر از منطق رواقی (بر اساس منابع موجود از منطق رواقی) تلقی می‌شود. وی سبک تسویری دئودورس در گزاره‌های فرضی (تعلیقی) را به گزاره‌های انفصالی نیز سرایت داد. او اولین نویسنده در تاریخ منطق است که تحلیل کاملی از گزاره‌های فرضی و انفصالی با تمایز کمیت و کیفیت ارائه نموده است. در طرحی دیگر از اوصاف کمیت و کیفیت گزاره‌های شرطی و فصلی، رشر اظهار می‌دارد برای داشتن معیار سنجشی در ارزیابی مباحث منطق شرطی، آن گونه که توسط ابن سینا ارائه شده، مفید است به اجمال به مطالعه یکی از آثار منطقی متأخر و قابل دسترس بپردازیم که در سنت ارسطویی نگاشته شده است. آنگاه برای این منظور کتاب جامع راهنمای منطق اثر جی. ولتون<sup>۳۷</sup> را انتخاب می‌نمایم. سپس وجه شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو تقریر را بیان می‌کند. ممکن است علی‌رغم تعابیر مختلف از رابطه انفصالی «یا...یا» یک شباهت صوری بنیادی بین صور چهارگانه ولتون و محصورات اربعه ابن سینا مشاهده کنیم. با این حال در تحلیل معنایی اختلاف وسیعی از این دو تحلیل از احکام انفصالی وجود دارد. رشر در نتیجه‌ای که در آخر این فصل آورده، ادعا می‌کند با توجه به توسعه و تکامل طبیعی ایده‌های موجود در منطق رواقی، نظریه ابن سینا احتمالاً بیش از آنکه متأثر از نظرات منطق دانان متقدم دوره اسلامی باشد، منبعث از نظریه‌های یونانیان متأخر است.<sup>۳۸</sup>





ابن سینا

عنوان فصل نهم «ابوصلت اندلسی و قیاس‌های موجهه» است. ابتدا زندگینامه مختصری از ابوصلت ارائه شده است. او رساله‌های مختلفی در رشته‌های گوناگون از جمله طب، نجوم، منطق، فلسفه و ادبیات داشته، شعر نیز می‌سراییده است. کتابی که از وی در این فصل مورد بررسی قرار می‌گیرد، احتمالاً یکی از مهم‌ترین و مشهورترین آثار اوست. این اثر تقویم الذهن نام دارد. این رساله که در منطق نگاشته شده، در سال ۱۹۱۵ توسط عرب‌شناس معروف اسپانیایی، آنجل گونزالس پالنسیا<sup>۲۹</sup> به چاپ رسیده است. وی علاوه بر چاپ این اثر، ترجمه‌ای اسپانیایی همراه با مقدمه‌ای پربار از آن ارائه داده که تا مدت‌ها یکی از منابع اصلی در مورد ابوصلت محسوب می‌شود. اگرچه ابوصلت را نمی‌توان عمدتاً یک منطق‌دان به حساب آورد، اما مطالعه آثار او نواقص فهم ما در خصوص سنت مطالعات منطقی در اسپانیای دوره اسلامی را برطرف خواهد ساخت. او یک نسل و یا حتی بیشتر پس از ابن حزم قرطبی و الدارمی و یک نسل پیش از ابن‌باجه، ابن‌زهر و ابن‌رشد می‌زیسته است و از این جهت حلقه‌ای است که ما را در شناخت سنت فلسفی-طبی اندلس یاری می‌رساند. رساله منطقی ابوصلت پدیده‌ای را فراروی ما قرار می‌دهد که تا کنون درک ناقصی از آن حاکم بوده است. این پدیده استمرار نفوذ و تأثیر فارابی در میان منطق‌دانان اسپانیای دوره اسلامی است آن هم مدت‌ها پس از اضمحلال نفوذ آن در شرق اسلام. بیان ابوصلت در قیاس‌های موجهه را می‌توان مفصل‌ترین بیان در میان دیگر رساله‌های منطقی پیش از ابن‌رشد در این باب دانست. می‌توان نشان داد که این بیان ماهرانه، از تفاسیر فارابی بر رساله‌های ارسطو نشأت گرفته است. رشر با مقایسه بیان ابوصلت و ارسطو در قیاس‌های موجهه می‌گوید به جز یکی دو مورد جزئی، شرح ابوصلت در این خصوص بازتابی از موضع ارسطو در کتاب القیاس است و همانگونه که در کتاب سیر منطق در دوره اسلامی نیز بیان کردیم این امر ناشی از تأثیر مستمر و قدرتمند فارابی بر سنت فلسفی - طبی - منطقی در اسپانیای دوره اسلامی بوده است.

فصل دهم «چالش ابن‌رشد در گزاره‌های مطلقه» نام دارد. تا سال ۱۹۶۲ تنها یکی از آثار منطقی ابن‌رشد چاپ شده بود. در این تاریخ دی. ام. دانلپ<sup>۳۰</sup> متن عربی رساله‌ای کوتاه از ابن‌رشد را به چاپ رسانید که موضوع جهت در گزاره‌ها را دنبال می‌کرد. این متن بخشی از رسائل ابن‌رشد است که مدت‌ها گمان می‌شد در میان مجموعه‌ای بسیار ارزشمند از دست نوشته‌های دوره اسلامی متعلق به کتابخانه اسکوریل<sup>۳۱</sup> نزدیک مادرید قرار دارد. این مجموعه مسائل نام دارد و این رساله خاص که توسط پروفیسور دانلپ به چاپ رسیده، به ارتباط گزاره‌های مطلقه با جهات ممکن و ضروری می‌پردازد. این رساله برای مدتی بیش از چهار قرن در دو نسخه چاپ شده لاتین، برگرفته از ترجمه‌های عبری سده‌های میانه در دوره رنسانس، در دسترس بوده است. براساس این دو نسخه می‌توان مفاد اصلی رساله ابن‌رشد را تعیین نمود. ترجمه تحت‌اللفظی حاضر از متن عربی می‌تواند زمینه را برای قضاوت درباره ویژگی‌های دو نسخه لاتینی مهیا سازد. بیرون کشیدن ایده اصلی‌ای که ابن‌رشد در سر داشته است از نسخه‌های لاتینی به مراتب دشوارتر از نسخه عربی است. جالب‌ترین بخش این رساله آشکار ساختن تلاش‌های ارسطوگرایان مسلمان و یونانی برای پذیرفتن و کنار آمدن با نظریه ارسطو در باب گزاره‌ها و قیاس‌های موجهه می‌باشد. از آنجا که بازسازی نظریه ارسطو در این زمینه موجبات پیشرفتی اساسی در دوران اخیر را فراهم آورده، باید از هر گونه اطلاعات در مورد نقطه نظرات ارسطوگرایان برجسته گذشته در این موضوع جنجالی استقبال نمود. ابن‌رشد در بخش هفتم از رساله خود طرحی پیچیده اما جالب از گزاره‌های موجهه ارائه می‌دهد. او این گزاره‌ها را در واقع گزاره‌های حملی پیچیده‌ای می‌داند که عمدتاً براساس زمان سوپردازی شده‌اند. ابن‌رشد در این رساله پس از مقدمه‌ای، دو نظر مختلف در مورد گزاره مطلقه بیان می‌کند. یکی بر اساس تعالیم تئوفراستوس<sup>۳۲</sup> و بودیموس<sup>۳۳</sup> و تمیستوس<sup>۳۴</sup> و دیگری بر اساس تعالیم اسکندر افرودیسی. هدف از مطرح کردن این دو نظر و بررسی آنها دستیابی به رأی ارسطو در این باب است. ابن‌رشد سپس به بیان مؤیدات نظر مشائیان متقدم یعنی گروه نخست پرداخته، پس از آن مؤیدات نظر اسکندر افرودیسی را بیان می‌کند. آنگاه خود به حل مسئله می‌پردازد. وی سپس موضع فارابی، ارسطو و ابن‌سینا را بیان نموده، موضع ابن‌سینا را نقد می‌نماید.

در پایان کتاب فهرست اعلامی از نویسندگان متقدم و قرون وسطی تحت عنوان «نمایه» ذکر شده است. البته به استثنای نام ارسطو که به قول رشر در واقع مستقیماً یا به‌طور غیرمستقیم در هر صفحه آمده است.<sup>۳۵</sup>

وی ابن‌سینا را  
یکی از بزرگترین و  
شاید خلاق‌ترین  
منطق‌دانان مسلمان  
معرفی می‌نماید  
که اگر چه  
در بیشتر ابداعات خود  
مدیون مکتب  
بغداد است اما  
نوآوری‌های  
جسورانه‌ای  
دارد.

پی‌نوشت‌ها:

1. Olaf Helmer.
2. Norman Dalkey.
3. C. S. Peirce Society.
4. Corpus Christi College.
5. Academia Europaea.
6. The Royal Society of Canada.
7. The Institut International de Philosophie.
8. <http://www.pitt.edu/~rescher/>.
9. Lehigh.
۱۰. نبوی، لطف‌الله، منطق سینوی به روایت نیکولاس رشر، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۱، ص ۸-۷.
۱۱. برای اطلاع از مقالات نیکولاس رشر در این خصوص ر. ک: نبوی، لطف‌الله، پیشین، ص ۱۰-۸.
12. *Studies in the History of Arabic Logic*, UPP (University of Pittsburgh Press), 1963 .
13. *The Development of Arabic Logic*, UPP, 1964.
14. *Arabic Logic*.  
۱۵. نمونه‌ای از این ارجاع را می‌توانید در فصل نهم و آخرین بند کتاب نخست ببینید. ۱۵.
16. National Science Foundation.
۱۷. نیکولاس، رشر، *تطور المنطق العربی*، مترجم: محمدمهران، قاهره: دارالمعارف، الطبعة الاولى ۱۹۸۵، پاورقی ص ۱۲۹-۱۲۷.
18. *Geschichte der Arabischen Litterature* .
۱۹. ترجمه‌ای از این فصل را می‌توانید ببینید در: نبوی، لطف‌الله، پیشین، ص ۲۱-۱۱-۱۹.
20. assertoric [i.e. non-modal] figures.
۲۱. تفکیکی که آگوستوس بر اساس گمان خود انجام داد و برخی کتب را برگزیده و برخی را مردود خواند.
22. St. John of Damascus.
23. G. van Vloten.
24. Boethius.
25. *De Syllogismo Hypothesico*.
26. Dicdorus Cronus.
27. Welton, J., *Manual of Logic*, Vol. 1, 2d, London 1986.
۲۸. برای مشاهده ترجمه‌ای از این فصل ر. ک: نبوی، لطف‌الله، پیشین، ص ۲۸-۲۳-۲۸.
29. Ángel Gonzáloz Palencia.
30. D. M. Dunlop.
31. Escorial Library.
32. Theophrastus.
33. Eudemus.
34. Themistius.
۳۵. بخش نخست از این کتاب به عنوان پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد به عهده اینجانب می‌باشد. دکتر احد فرامرز قراملکی استاد دانشگاه تهران و دکتر محمدعلی حجتی استاد دانشگاه تربیت مدرس به ترتیب استاد راهنما و استاد مشاور این پایان‌نامه می‌باشند. دو فصل ۸ و ۱ از این کتاب قبلاً توسط دکتر لطف‌الله نبوی در کتاب منطق سینوی به روایت از نیکولاس رشر ترجمه شده‌اند. بقیه فصول تاکنون ترجمه، تحلیل یا نقد نشده‌اند.